پیوستگی غرب‌گرایان ایرانی، از صدر مشروطه تا امروز

اصلاحات به سبک میرزا ملکم‌خان

■ دکتر کریم مجتهدی ■

هدف مقاله، نه صرفا معرفی یکی از رجال دوره قاجار بلکه بررسی وضع گفتمان «اصلاحات» در کشور و نسبت آن با افکار و آثار میرزا ملکم‌خان بعنوان اولین لیبرال برجسته ایران است. با مطالعه برخی دیدگاه‌ها و تاکتیک‌های او می‌توان مختصات اصلی اصلاح‌طلبی در مدل لیبرال- سرمایه‌داری و تجربی مسلکی را به‌طور مختصر، شمارش و ارزیابی کرد. مقاله می‌کوشد بدون آنکه صحنه تاریخ مشروطیت را سیاه و سفید ببیند، به ارزیابی واقع‌بینانه‌ای از وضعیت تفکر اجتماعی در ایران دست یابد.

***

اخیرا نزد طبقه کتابخوان ما توجه خاصی به جریان‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی نیمه دوم قرن نوزدهم و نیز به احوال رجالی پیدا شده است که احتمالاً به درجات مختلف منشأ اثر بوده‌اند. توجه به گذشته نزدیک و تأمل درباره آن در واقع کوششی برای دریافت علل احتمالی پیدایش وضع کنونی است، اعم از اینکه این کوشش آگاهانه یا ناآگاهانه باشد و این خود دلیل نگرانی از وضع موجود است. تحلیل این نگرانی البته به سهولت مقدور نیست و کافی هم نیست که به استناد چند سند تاریخی عجولانه پیش‌داوری‌های خود را مسلمات علمی تلقی کنیم. شکی نیست که سهم مورخ اوضاع سده اخیر در ایران از این لحاظ بسیار زیاد است و اوست که خاطرات پدران ما را در اختیار دارد و هم اوست که دیروز را برای شناخت امروز حفظ کرده است ولی عملاً آنچه او به اتکای علم خود عرضه می‌دارد، خواه‌ناخواه، با قضاوت شخصی وی همراه است. نباید تصور کرد مورخ به علت کثرت اسناد و احتمال سهولت دسترسی بدانها با عینیت بیشتری می‌تواند درباره دوره جدید نظر بدهد تا درباره دوره‌های قدیم. شاید هم برعکس، به علت نزدیکی جریانات و به جهت امکان انتخاب اسناد و مدارک و همچنین امکان قبول رجحان سندی بر سند دیگر که معمولاً تحت عنوان «سند معتبر» عرضه می‌شود به ناچار گرایش‌های فکری و تجربه شخصی مورخ بیشتر در اثر او منعکس می‌شود، بدون اینکه منظور وی انکار اعتبار علم تاریخ یا عینیت آن باشد. اگر در عنوان این نوشته نام میرزا ملکم‌خان آمده است، منظور نگارنده که نمی‌تواند ادعای تاریخ‌نویسی داشته باشد، معرفی یکی از رجال دوره قاجار و صدور حکمی درباره او نیست و برداشتی جدید از مدارک و اسناد موجود درباره او، یا درباره عصر او هم نمی‌خواهد بکند. آنچه مورد توجه نگارنده است، وضع تفکر موجود و رابطه احتمالی آن با افکار و آثار میرزا ملکم‌خان است، زیرا او هر کس بوده باشد، عالم یا جاهل، مؤمن یا ملحد، مسلمان یا عیسوی، تأثیری که از لحاظ تحول افکار در ایران داشته است، انکارناپذیر است. تحلیل هر اثری مستلزم بررسی و کشف اصول فکری است که به آن اثر بنیان داده است. آن «نظام»ی که میرزاملکم خان پیشنهاد می‌کند از مسلمات اصولی است که او با تماس مستقیم با دنیای غرب و با آشنایی کامل با وضع صنایع و علوم، خاصه با کیفیت انتظامات سیاسی، دولتی و اداری آنجا کسب کرده است. در میان رجال دوره ناصری بدون شک هیچ‌کس به اندازه میرزا ملکم خان با اوضاع جهان غرب در نیمه دوم قرن نوزدهم آشنا نبوده است. از این لحاظ اطلاعات او با دانسته‌های افراد دیگر قیاس‌پذیر نیست که همزمان و شاید نیز هم‌مرام او بوده‌اند و می‌خواسته‌اند ایرانیان را با مظاهر تمدن غرب آشنا کنند. مؤید این ادعا زندگینامه و کارنامه میرزاملکم خان است. ملکم که به تاریخ ۱۲۳۹ ه.ق در محله ارمنی‌نشین جلفای اصفهان متولد شد و به سال ۱۳۲۶ ه.ق در شهر لوزان سوییس درگذشت، علاوه بر تعلیماتی که به سبک اروپایی نزد پدر[۱] دید، از ۱۰ سالگی به فرانسه رفته و بعد از تحصیلات ابتدایی وارد مدرسه پلی‌تکنیک شده و علاوه بر علوم طبیعی و مهندسی در رشته حقوق سیاسی نیز اطلاعاتی کسب کرد. او تقریبا سه‌چهارم عمر پرماجرای ۸۷ ساله خود را در خارج از ایران، چه در فرانسه و عثمانی و چه در مصر و انگلستان و ایتالیا و سوییس و... گذراند. با در نظر گرفتن هوش انطباقی او مسلم است در آن موقع هیچ ایرانی دیگری موقعیت او را برای آشنایی با جهان غرب نداشته و به اندازه او با طرز تفکر اروپاییان مونس و آشنا نبوده است. در واقع همه مورخان در این زمینه با هم همداستانند و بعضی از ایشان که نظر خوبی نسبت بدو ندارند، از همین مسأله علیه او استفاده می‌کنند و وی را مردی غربی با پاسپورت ایرانی یا حتی شدیدتر مردی ایرانی با پاسپورت خارجی می‌دانند و صریحا به خیانت و وطن‌فروشی او رأی داده‌اند. در اینجا نیز منظور، توجیه ملکم نیست، خاصه که نگارنده نیز او را وطن‌پرست نمی‌داند و در انتهای همین نوشته رأی مذکور را تأیید خواهد کرد. در آثار ملکم، اعم از رسالات و مقالات و نامه‌ها، از جمله اموری که به چشم می‌خورد، اعتقاد به عقب‌افتادگی ایران است. او به نحوی به این عقب‌ماندگی‌ها اشاره می‌کند که گویی همین اشاره به تنهایی برای توجیه تمام افکار او کافی است. نه فقط پیشنهادهای اصلی او یا یادآوری این مطلب آغاز می‌شود، بلکه او خواست‌های شخصی و انتفاعی خود را نیز در زیر همین سرپوش عنوان می‌کند. ملکم وزرای ایران را مخاطب قرار می‌دهد: «آن وقتی که شما در آسیا به‌طور دلخواه سلطنت می‌کردید، کسی ۲۰۰ فرسخ راه را در ۱۰ ساعت طی نمی‌کرد. آن وقتی که انتظام دولت را به وقر بی‌معنی می‌دانستند، گذشته است. حالا در ۳ هزار فرسخی ایران قلعه آهنی می‌سازند و می‌آیند محمره را در ۲ ساعت منهدم می‌کنند. حالا در مقابل اقتدار دول همجوار نه الفاظ عربی به کار می‌آید، نه استخوان‌های اجدادی».[۲]

به‌نظر ملکم ادامه چنین وضعی عملاً مقدور نیست و این موضوع، خاصه درباره کشوری چون ایران - که در «تلاطم این دو سیل قدرت انسانی»[۳] یعنی روس و انگلیس افتاده است - بیشتر صدق می‌کند. او می‌نویسد: «دولت ایران مثل گندمی است که میان دو سنگ آسیا افتاده باشد. الان سنگ‌های مزبور حرکت ندارند اما هر گاه خارج آسیا را ملاحظه بکنیم وحشت خواهیم کرد که گردش چقدر نزدیک است.»[۴]

ملکم توضیح می‌دهد: «اصول مسأله در این است که جوش قدرت فرنگستان بقای دول بربر را محال ساخته است. بعد از این دول روی زمین می‌باید مثل دول فرنگستان باشند یا باید منکوب و مغلوب قدرت ایشان بشوند. سیل این قدرت به حکم طبیعت از اطراف عالم حمله دارد، هر زمینی که پست‌تر است اول آنجا را فرومی‌گیرد. الجزایر، مصر، مغرب زمین، چین، جاپون، کابل، خیوه، محمره، ینگی دنیا، تمام هندوستان، تمام جزایر دنیا محل استیلای این سیل بوده‌اند. حال ببینید ما چقدر غافل هستیم که می‌خواهیم این سیل عالمگیر را به عظم استخوان و به علم تشخص دفع نماییم... والله محال است! بالله ممکن نیست!»[۵]

تقریبا در تمام رساله‌ها اشاره بدین موضوع شده است که «عقل طبیعی بدون امداد علم کسبی چقدر عاجز است.»[۶] «اکثر عقاید و اعمال ملل فرنگ در ظاهر خلاف عقل می‌نماید، ولی اگر ما بخواهیم فقط به عقل طبیعی خود حرکت کنیم، منتهای ترقی ایران مثل ایام کیومرث خواهد بود».[۷] «اگر شما بخواهید راه ترقی را به عقل خود پیدا کنید، باید ۳ هزار سال دیگر ما منتظر بمانیم.»[۸] «آخر شما چه دلیل دارید که عقل خود را بر جمیع علوم و تجربیات فرنگ ترجیح می‌دهید؟»[۹] «یک شخص بی‌علم و بی‌سواد هر قدر معقول باشد محض این صفت نباید هرگز داخل مجال دولتی باشد.[۱۰] «اکمل عقل انسانی را با جمیع صفات حسنه جمع بکنند، باز بدون علم قابل اداره یک ده فرانسه نخواهد بود، یکی از بدبختی‌های ایران هم این است که رؤسای ما فرق عقل و علم را نفهمیده‌اند. به اعتقاد ایشان عقل کافی بالاتر از علوم کسبی است و حال آنکه بطلان این اعتقاد را هر طفلی می‌تواند ثابت کند». تقابلی که میرزا ملکم‌خان میان عقل و علم برقرار می‌کند، در واقع از لحاظ فلسفی به‌نحوی تقابل قیاس و استقرا و تقابل احتمالی علوم عقلی و علوم تجربی است. اگر ملکم به‌نحوی پیرو «ارغنون جدید»[۱۱] است و منطق صوری را نمی‌پذیرد و علوم جدید را از علوم قدیم مجزا می‌کند، در واقع منظور او از علم منحصرا «علم فرنگی»[۱۲] است و آنچه را غیر از آن است «کلی مزخرفات» می‌داند و می‌نویسد: «شما علوم بشری را منحصر به چند جلد کتاب قدما ساخته‌اید و چنان خیال می‌کنید که فوق آنچه گفته و نوشته‌اند، متصور نخواهد بود. بطلان این اعتقاد در نظر ارباب بصیرت از جمله محسوسات است. شما می‌خواهید جزئی علوم متقدمین را با کلی مزخرفات ایشان حد ترقی بشری قرار بدهید، عیب کار در اینجاست که از علوم ملل سلف هم استحضاری ندارید».[۱۳]

این سخنان شباهت بین گفته‌های او و متفکران تحولی و تحصلی مسلک غرب را نشان می‌دهد. بدون شک ملکم اولین و تنها فردی نبوده که در دوره ناصری اعتقاد به عقب‌افتادگی ایران و تفوق علمی و صنعتی و لشکری ملل غرب داشته است. آگاهی از ضعف لشکری و فنی و حتی علمی مسلما قبل از سلطنت ناصرالدین شاه، خاصه بعد از انعقاد عهدنامه ترکمن‌چای در میان خواص ایرانی نادر نبوده است. اما به‌نظر ملکم تفوق غرب فقط از لحاظ لشکری و صنعتی و علمی نیست. ملکم تحت تأثیر تنظیمات عثمانی بوده و از این لحاظ دقت او به‌مراتب بیشتر از اسلاف اوست، خاصه آنکه از صنعتی صحبت به میان آورده است که به‌طور دقیق امکان به‌وجود آوردن این نظام را نشان می‌دهد. اولین علم و صنعتی که به‌نظر ملکم مورد نیاز ایرانیان است و آنها از آن کاملاً غافل بوده‌اند و تصور کرده‌اند بدون تعلیم و تحصیل می‌توانند من عندی درباره آن نظر بدهند و نیازی به یادگیری و تفحص ندارند، همین علم و صنعت دولتی و حکومتی است. آنچه موردنظر ملکم است در واقع علم حقوق و روش ایجاد و سازمان‌بخشی به دستگاه‌های دولتی و اصول حکومت است. کوشش ملکم، توجه دادن به این جنبه تمدن جدید است که به زعم او دلیل اصلی تفوق ملل غربی است. اولیای امور ایران از این لحاظ کاملاً غافل هستند و ملکم در این‌باره طنز می‌نویسد: یک خبط کلی ما نیز این است که علوم مملکت‌داری را آسان‌تر از «ادنی صنعت» می‌شماریم.... «عقل شما هم در صورتی که بیشتر از عقل افلاطون باشد باز بدون علم فرنگی ممکن نیست بفهمید که اداره شهری یعنی چه». به‌نظر ملکم «علوم دولتی» مثل تمام علوم دیگر نه فقط اکتسابی است بلکه صرفا غربی و اروپایی است و این مطلب در نوشته‌های او صراحت دارد. کسی که در کار دولت است باید دقیقا با تعلیمات اروپایی آشنا شود.[۱۴] ملکم تأکید می‌کند نه فقط علوم دولتی فرنگی را باید دقیقا تحصیل و در این کار جهد کرد، بلکه نباید آنها را تغییر داد. یا باید آنها را به عینه کسب کرد و به کار برد یا باید از آنها صرف‌نظر کرد و اضمحلال را پذیرفت. او آرزو می‌کند ای کاش اولیای دولت ایران «اصولی را که فرنگی‌ها با این همه علم و تجربه یافته‌اند کمتر تغییر می‌دادند. طرح‌های دولتی را یا باید بکلی قبول و یا باید بکلی رد کرد».[۱۵]

«ما یک خانه داریم که بنیانش کلاً معیوب و خراب است و بی‌آنکه در خیال استحکام و تعمیر بنیان باشیم در بالاخانه‌های مخروبه از یک سمت متصل نقاشی می‌کنیم و از سمت دیگر خراب می‌شود، بعد وقتی‌که به حاصل زحمات خود نگاه می‌کنیم، عوض اینکه سبب اصلی خرابی را ملتفت بشویم، رنگ‌های نقاشی را مورد بحث می‌سازیم و از پی رنگ‌های دیگر می‌گردیم». «وزرای ما متصل در خرابه ایران نقاشی می‌کنند و متصل فریاد می‌کشند ایران نظم برنمی‌دارد! این بدیهی است که ایران به واسطه این بازیچه‌ها نظم نمی‌گیرد. شما رخت سرباز را تغییر می‌دهید، می‌خواهید لشکر نظم گیرد!» لحن ملکم در دنباله بحث بیش از پیش محتاط می‌شود: «هیچ شکی نیست که باید به تدریج حرکت نمود، اما ابتدا از جزئیات گرفتن کمال خبط است». «عمده اشکال اجرای اصول در معنی فهمیدن اصول است. مادامی که اولیای دولت معنی اصول نظم را نیافته‌اند، جمیع تدابیر ایشان بی‌ثمر و عمر این دولت در تقلید فروعات ضایع خواهد بود».[۱۶]

مفهوم «قانون» با همه افکار ملکم عجین است و در واقع فهمیدن معنایی که او از این لفظ در ذهن دارد، بهترین راه برای فهمیدن کل افکار اوست. تمام آثار ملکم از ابتدا تا انتها در اطراف این موضوع دور می‌زند، خواه موقعی که او موافق دولت ایران بوده و یکی از رجال صاحب‌نفوذ آن به حساب می‌آمده است، خواه موقعی که علیه دولت در خارج از کشور به چاپ و توزیع روزنامه قانون با سرلوحه «اتفاق، عدالت، ترقی» دست زده بود. روزنامه‌ای که ابتدا قیمت سالانه آن یک لیره انگلیس و بعدا فقط «فهم کافی» یا «یک ذره غیرت» یا «شرط آدمیت» یا «یک ذره شعور» یا «زحمت ابلاغ این نسخه به یک آدم دیگر» بوده است. لحن روزنامه قانون نوعی دیگر است و در آن هر نوع سازندگی بدون طرد سازشکاری ناممکن و نامقدور قلمداد می‌شود. با این حال اصل در هر دو اثر یکی است و چیزی که برای نویسنده مسلم و یقین است و او از تکرار آن بازنمی‌ایستد، این است که «ایران بی‌قانون است». البته تمام آنها که در اواخر دوره ناصری به علل مشابه یا متفاوت وارد صحنه شده‌اند، خواهان قانون بوده‌اند. بدون اینکه ملکم نسبت به ایشان از لحاظ اخلاقی و وجدانی کوچک‌ترین رجحانی داشته باشد، حداقل از لحاظ شناسایی، این امتیاز را می‌توان بدو داد که او مسلما از هر کس دیگری بهتر می‌دانسته است از لحاظ علوم جدید تحصیلی و علم حقوق غرب، وضع قوانین مقید به چه شرایطی بوده و چه نوع تفکری باید حاکم بر قوانین باشد. ملکم از این لحاظ بر تمام نویسندگان دیگر روزنامه قانون برتری داشته است. قانون در واقع رشته تخصصی ملکم است و نمونه‌ای از این تسلط را در همان کتابچه غیبی، خاصه در قانون دوم می‌توان یافت که فهرست‌وار شرایط وضع قانون را بیان می‌دارد. اینک نظر ملکم را که در مسلمان بودن او می‌شود شک کرد، درباره تعلیمات اسلام و سهم این دین در به‌وجود آوردن شرایط پیشرفت و ترقی بررسی می‌کنیم. از این لحاظ اگر ملکم را با میرزا فتحعلی آخوندزاده مقایسه کنیم خواهیم دید او از روش افراطی استفاده نمی‌کند و نه فقط طرد تعلیمات اسلامی را لازمه ترقی نمی‌خواند، بلکه سعی او بر این است که برای قبولاندن افکار خود و ممانعت از مخالفان احتمالی که با توسل به اسلام بخواهند مانع راه او شوند، نشان دهد مسلمان است و اندیشه ترقی دارد. در رساله توفیق امانت می‌نویسد:

«آن نامسلمان که در میان این توفان بلایای ملی از اتفاقات ملت خارج بماند، دشمن اسلام، منکر خدا و کورترین حیوان دنیاست»، یا «آدم باید متدین، طالب علم، منکر ظلم، مستحفظ قانون، مروج آدمیت و آرزومند جمیع ترقیات دنیا باشد».[۱۷]

در رساله ندای عدالت نیز می‌نویسد: «اینکه ما مسلمان هستیم و نمی‌توانیم ترقی کفار را سرمشق خود قرار بدهیم! این حرف به حدی قبیح است که از شنیدنش جای آن خواهد بود که عقل دنیا از جنس ما به‌کلی مأیوس شود! به چه کفر شنیع می‌توان گفت اسلام مخالف ترقی است؟ کدام آیین است که به قدر اسلام مروج ترقی و محرک آسایش دنیا باشد؟ حرف جمیع ارباب ترقی این است که همان احکام دین ما، همان اصول ترقی که کل انبیا متفقا به دنیا اعلام فرموده‌اند و دیگران اسباب این همه قدرت خود ساخته‌اند، ما هم به حکم عقل و دین خود همه این اصول ترقی را چه از لندن، چه از ژاپون، بلادرنگ اخذ کنیم».[۱۸]

ملکم حتی اگر برای حفظ ظاهر هم باشد هیچ‌گاه مثل میرزا فتحعلی آخوندزاده نه فقط به‌طور صریح سعی نکرد تعلیمات اسلام را مانعی برای پیشرفت و ترقی قلمداد کند، بلکه گاه به گاه نیز - مثل نمونه‌هایی که آورده شد - اشاراتی به همگامی ایمان اسلامی و اندیشه ترقی کرده است. ملکم اولین لیبرال ایران و مطرح‌کننده این طرز تفکر در این کشور بوده است. او نحله «اقتصاد آزاد» را بدون طرح مشکلات آن از محدوده ملی تجاوز می‌دهد و با تعمیم آن در واقع می‌خواهد راه غربیان را به ایران باز کند و خود بهره شخصی بگیرد و با استفاده از اطلاعات دقیق و حساب‌شده خود و از امکانات خاص ذهنی‌اش به نوایی برسد. میرزا ملکم‌خان نوعی دلال بین‌المللی است و مسلما بین افکار و زندگانی او برخلاف فرضیه بعضی مورخان رابطه نزدیکی وجود دارد. در رساله اصول تمدن که ما تا بدینجا از آن نام نبردیم و ظاهرا حوالی سال‌های ۱۸۷۰ نوشته شده است، نیت ملکم صراحت دارد و این صراحت تصادفی نیست، بلکه اصولی است و از این رهگذر نقاب از چهره ملکم برداشته می‌شود. او می‌نویسد: «موافق حکمت فرنگستان اگر آسیا آباد شود فرنگستان یک بر صد خواهد افزود. به حکم این مذهب عموم فرنگستان از صمیم قلب و با نهایت جدیت طالب و مقوی آبادی کل ممالک دنیا هستند. ملل فرنگستان در ممالک خارج هیچ کار و مقصودی ندارد، مگر ازدیاد آبادی و توسیع تجارت دنیا». «هر دولتی که ممالک خود را آباد و تجارت دنیا را زیاد بکند، ملل فرنگستان به حکم مصلحت خود مجبورا دوست و حامی آن دولت هستند.[۱۹]

اندکی دورتر استعمار با صراحت در زیر قلم او توجیه می‌شود: «دول فرنگستان در ضمن این اقدامات گاهی مجبور می‌شوند بعضی از ممالک خارجه را تصرف کنند. مقصود ایشان در این تصرفات به هیچ‌وجه مملکت‌گیری نیست، مقصود اصلی ایشان فقط کسب منافع تجارتی است از برای اثبات این معنی. این نکته کافی است که مالیات اغلب این ممالک خارجه را [که[دول فرنگستان در تصرف خود دارند، کفایت خرج محافظت و اداره این ممالک را نمی‌کنند. از مالیات هند یک دینار عاید خزانه انگلستان نمی‌شود».[۲۰]

و باز اندکی دورتر: «دولت ایران باید هر قدر می‌تواند به کمپانی‌های خارجه امتیاز بدهد» و «دولت ایران باید خیلی خوشوقت و متشکر باشد که کمپانی‌های خارجه با احتمال منافع بسیار مهم سرمایه‌های مادی و علمی خود را بیاورند صرف آبادی ایران کنند».[۲۱] «اگر کمپانی‌ها مداخل نکنند، به ایران نخواهند آمد و اگر نیایند، ایران آباد نخواهد شد. کمپانی‌ها هر قدر در ایران مداخل بکنند و مداخل خود را هر قدر به خارج بفرستند، ممکن نیست که یک قسمت کلی آن از برای خلق و دولت نماند».[۲۲]

درست است توقعی که ملت ایران از ملکم و امثال او باید داشته باشد، علم بوده است و بس، ولی نه علمی که به ظاهر صوری خود اکتفا می‌کند و محتوای اصلی خود را در جهت انتفاع غیرملی به‌کار می‌گیرد. افکار ملکم تأثیر کرده و دهن به دهن میان مشروطه‌خواهان و آزادی‌خواهان گشته است و حتی امروز بعضی از گفته‌های او هنوز گیرایی خاصی دارد و درخور مطرح شدن است ولی با توجه به تمام جوانب درباره او، خاصه امتیاز معروف بارون رویتر که به قول لرد کرزن «عجیب‌ترین امتیازی بود که یک دولت به موجب آن کلیه منافع ثروت خود را به بیگانه می‌داد»[۲۳] و امتیاز لاتاری و غیره و غیره و سوءاستفاده‌های دائمی شخصی او، واقعا نمی‌توان نظر مساعدی نسبت بدو داشت. ملکم آگاه و مطلع بوده است و به اندازه آگاهی و اطلاعات خود نیز استفاده‌گر و طمعکار. او بدون شک علم خود را برای بهره‌برداری از جهل و نادانی دیگران به کار گرفته است و از این بابت هیچ‌گاه کوچک‌ترین مسأله وجدانی برای او مطرح نشده است. هیچ‌یک از رجال ترقی‌خواه و متجدد آن روزگار از لحاظ شخصی، اعم از رفاه مالی و مقام اجتماعی و حتی موفقیت بین‌المللی به اندازه میرزا ملکم موفق نبوده‌اند. او مال بسیار اندوخته و القاب نظام‌الدوله و ناظم‌الدوله و سرانجام پرنس ملکم و «پرنس رفورماتر» و مصلح یافته بود. می‌توان گفت «آزادی رقابت اقتصادی» به‌نحوی که مورد نظر ملکم بوده است، اگر چندان به نفع کشور ایران نبوده در هر صورت به نفع ملکم بوده و او به نتیجه مطلوب مورد نظر رسیده است.

*** این مقاله به‌صورت تفصیلی در فصلنامه کتاب نقد منتشر شده است**

پانوشت‌ها:

۱- منظور میرزا یعقوب است که گویا نومسلمان بوده و اطلاعات کافی درباره تمدن اروپایی داشته و تا حدودی با زبان‌های روسی و فرانسه نیز آشنا بوده است.

۲- مقاله «ایران نظم برنمی‌دارد»، «کتابچه غیبی»، مجموعه آثار، صفحه ۸

۳- رساله «پلیتیک‌های دولتی»، کلیات، صفحه ۱۳۷

۴- رساله «پلیتیک‌های دولتی»، کلیات، صفحه ۱۶۶

۵- رساله «دستگاه دیوان»، مجموعه آثار، صفحه ۹۵

۶- رساله «رفیق و وزیر»، مجموعه آثار، ص ۶۵

۷- همان، ص ۹

۸- مقاله «ایران نظم برنمی‌دارد»، کتابچه غیبی، مجموعه آثار، ص ۱۳

۹- همان، ص ۱۲۷

۱۰- رساله «حرف غریب»، کلیات، ص ۵۴

۱۱- Novum Organun

۱۲- رساله «دفتر قانون»، مجموعه آثار، ص ۱۶۲

۱۳- رساله «سیاحی گوید»، کلیات، ص ۲۰۵

۱۴- رساله «دستگاه دیوان»، مجموعه آثار، ص ۸۰

۱۵- همان، ص ۱۴۹

۱۶- رساله «رفیق و وزیر»، مجموعه آثار، ص ۶۷ و ۶۸

۱۷- کلیات «توفیق امانت»، ص ۲۱۶

۱۸- مجموعه آثار، «ندای عدالت»، ص ۱۹۶

۱۹- کلیات «اصول تمدن»، ص ۲۸

۲۰- همان، ص ۲۹

۲۱- همان، ص ۳۳

۲۲- همان، ص ۳۳

۲۳- خان ملک ساسانی، سیاستگران دوره قاجار، تهران، ۱۳۵۲، ص ۷۳

■ **کتابنامه**

- آدمیت، فریدون، اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده، تهران، خوارزمی، ۱۳۴۹.
- آرین‌پور، یحیی، از صبا تا نیما. تهران، کتاب‌های جیبی، چ ۱، ۱۳۵۰ ـ چ ۲، ۱۳۵۱، چ ۳، ۱۳۵۳، ۱۳۵۴.
- ژید، شارل و ریست، شار. تاریخ عقاید اقتصادی، ترجمه کریم سنجابی، انتشارات دانشگاه. تهران، ش ۲/ ۱۵۱۱.
- ساسانی، خان ملک، سیاستگران دوره قاجار، تهران، انتشارات بابک و هدایت، ۱۳۵۲.
- کرمانی، ناظم‌الاسلام. تاریخ بیداری ایرانیان، به اهتمام علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ و آگاه، ۱۳۵۷.
- میرزا ملکم‌خان. قانون، به اهتمام هما ناطق، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۵.
- کلیات. به اقدام هاشم ربیع‌زاده، تهران، مطبعه مجلس، ۱۳۲۵ ه.ق.
- مجموعه آثار. تدوین و تنظیم/ محمد محیط طباطبایی. تهران، کتابخانه دانش، ۱۳۲۷.

تقویم تاریخ

میلاد «امام محمدباقر»(ع) بنا به روایتی (۵۷ ق)

بنا به روایتی حضرت امام محمدباقر(ع) در اول رجب سال ۵۷ ق در مدینه به دنیا آمد. آن حضرت را باقر لقب دادند که به معنای شکافنده علوم است، زیرا آن بزرگوار مشکلات و پیچیدگی‌های علمی عصر خود را با دقت و ظرافت خاصی تجزیه و تحلیل می‌کرد. در دوران امامت آن حضرت، از سال ۹۶ ق که مقارن با سال‌های پایانی حکومت جور بنی‌امیه و ضعف آن بود، فرصتی فراهم شد تا آن بزرگوار به تقویت بنیان‌های فکری و فرهنگی مسلمانان بپردازد. در این زمان و همچنین در دوران امامت فرزندش امام جعفر صادق(ع) بسیاری از علوم شکوفا شد و شاگردان آن دو بزرگوار، برخی علوم را گسترش داده، علوم جدیدی را نیز ابداع کردند. امام محمدباقر(ع) بر اثر سلطه حکومت طاغوت، از نظر سیاسی منزوی بود و اعتراضات او به‌صورت یک نهضت سیاسی همه جانبه به سرنگونی رژیم بنی‌امیه نینجامید. ایشان که دریافته بود فرهنگ تشیع در انزوا قرار گرفته و زیر چکمه جلادان اموی، بی‌رمق مانده است، دست به یک انقلاب وسیع فرهنگی زد و با تشکیل حوزه علمیه و تربیت شاگردان برجسته، فقه آل‌محمد(ص) و خط فکری تشیع را آشکار کرد. پس از آن حضرت، فرزند برومندشان، حضرت امام جعفر صادق(ع)، با تشکیل حوزه علمیه با ۴ هزار نفر شاگرد، آن حرکت و نهضت فرهنگی را غنای بیشتری بخشید.

■■■

رحلت حکیم، ادیب و فقیه فرزانه «آقانجفی قوچانی» (۱۳۲۳ ش)

سیدمحمدحسن‌بن سیدمحمد، معروف به آقانجفی قوچانی در حدود سال ۱۲۵۶ ش (۱۲۹۵ ق) در روستای خسرویه از توابع قوچان در استان خراسان به دنیا آمد. تحصیلات مقدماتی را در قوچان، سبزوار و مشهد به پایان رساند و در ۲۰ سالگی راهی اصفهان شد. آقانجفی قوچانی پس از اقامت ۴ ساله در اصفهان و استفاده از محضر استادان آن دیار به نجف رفت و نزد آخوند خراسانی و شیخ‌الشریعه اصفهانی شاگردی کرد. وی در ۳۰ سالگی به درجه اجتهاد رسید و پس از ۲۰ سال توقف در نجف اشرف، به زادگاه خود بازگشت. آقانجفی، از آن پس متجاوز از ۲۵ سال از عمر خود را در مقام فقاهت و حاکمیت شرع در قوچان گذراند و به اداره حوزه علوم دینی شهر پرداخت. از این شخصیت دانشمند، آثار برجسته‌ای به جای مانده که سیاحت غرب در کیفیت عالم برزخ و سیر ارواح پس از مرگ و سیاحت شرق که مهم‌ترین اثر او و در شرح حال خود او از کودکی تا مقام اجتهاد است، از آن جمله است. این عالم ربانی سرانجام در ۳۱ فروردین ۱۳۲۳ ش (۲۶ ربیع‌الثانی ۱۳۶۳ق) در ۶۷ سالگی درگذشت و در حسینیه خود به خاک سپرده شد.

■■■

تهاجم وهابیون حجاز به شهر مقدس کربلا (۱۸۰۲م)

با قدرت یافتن وهابیون در حجاز، مناقشات و زد و خوردهایی بین آنان و دیگر مسلمانان بویژه شیعیان روی می‌داد که یکی از این موارد، تجاوز وهابیون به شهرهای مقدس نجف و کربلا در بیستم آوریل سال ۱۸۰۲م است. با توجه به اینکه ۲ شهر نجف و کربلا از شهرهای مورد احترام و از زیارتگاه‌های مهم شیعه است، این امر باعث شد حملات وهابیت بیشتر و شدیدتر درباره این ۲ نقطه متمرکز شود. انگیزه اصلی این تجاوزکاران از کشتار و قتل و غارت شیعیان، اعتقادات تند مذهبی آنان بود که با تعصب شدیدی آمیخته است. وهابیون به تهمت مشرک بودن مردم کربلا به این شهر حمله کرده و پس از تخریب گنبد و بارگاه و ضریح مقدس امام حسین(ع) خزانه حرم را غارت کردند. در جریان این تهاجم وحشیانه، بیش از ۲ هزار نفر از شیعیان کربلا به شهادت رسیدند. همچنین، وهابیون با غارت اموال و تخریب قسمت‌هایی از شهر، آن را به ویرانه‌ای تبدیل کردند. این واقعه خشم مسلمانان را برانگیخت و نفرت از اعمال وهابیت را در دل آنان بیشتر کرد. وهابیون پس از روی کار آمدن دولت سعودی نیز به اعمال ضد شیعی خود ادامه داده و در حرکتی ضددینی، بارگاه ملکوتی ائمه بقیع و خاندان پیامبر را تخریب کردند.